

دو فصلنامه علمی تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری دانشگاه الزهراء (س)
سال بیست و نهم، دوره جدید، شماره ۲۴، پیاپی ۱۰۹، پاییز و زمستان ۱۳۹۸/ صفحات ۲۵۵-۲۳۱
مقاله علمی - پژوهشی

آیا رشته تاریخ در ایران با بحران روبه‌رو است؟^۱

علی‌رضا ملایی توانی^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۷/۰۷

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۲/۱۱

چکیده

چندی است که در رشته‌های گوناگون علوم انسانی از «وضعیت بحرانی» سخن گفته می‌شود. در دانش تاریخ نیز بحث‌های مشابهی مطرح شده و از ضرورت تغییر و اصلاحات سخن گفته شده است. بنابراین، مسئله این است که آیا اکنون در رشته تاریخ با بحران مواجهیم، اگر مواجهیم این بحران در کدام ساحت‌ها بروز یافته است؟ در پاسخ به این مسئله، نگارنده کوشیده است با تأملی در مفهوم بحران و تعریف آن، ابتدا وضعیت بحرانی را شرح دهد و سپس وضعیت بحران در علم و به‌طور مشخص علم تاریخ را بررسی کند. این مقاله بحران را چونان وضعیتی وخیم و بسیار خطرناک دانسته که علم جاری را ناتوان کرده است. مقاله برای تحلیل وضعیت بحرانی در دانش تاریخ، این دانش را سیستم یا مجموعه‌ای نظام‌واره نگرینده است که اجزا و عناصر گوناگونی دارد. طبعاً برخی از اجزای این سیستم نقشی بسیار کلیدی در سرشت و ساختار سیستم ایفا می‌کنند و برخی دیگر نقشی فرعی و غیرساختاری. مقاله سرانجام نتیجه می‌گیرد که هرچند اختلال و کژکارکردی در همه اجزای این سیستم بروز یافته، تنها در برخی از جنبه‌های آن وضعیت بحرانی رخ داده است. بنابراین، این رشته در «مسیر بحران» قرار گرفته و هنوز دستخوش بحران سیستمی یا فراگیر نشده است.

واژگان کلیدی: بحران، بحران علمی، انقلاب علمی، رشته تاریخ، وضعیت تاریخی، بحران سیستمی.

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/HPH.2020.24636.1325

- این مقاله برگرفته از طرح «اعتلا و ساماندهی علوم انسانی معطوف به پیشرفت کشور» است که در پژوهشگاه علوم انسانی اجرا شده است.

۲. دانشیار تاریخ، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی: ar.mollaiy@ihsc.ac.ir

مقدمه

از زمانی که انسان‌ها در صحنه تاریخ قرار گرفتند تا امروز همواره با بحران دست به‌گریبان بوده‌اند. این بحران‌ها گاه به‌صورت پدیده‌های ویرانگر طبیعی از جمله سیل، طوفان، زلزله، قحطی و خشکسالی، گاه به‌صورت بیماری‌های گُشنده و سرایتگر و گاه در قالب تهاجم اقوام خارجی و مانند آن رخ داده است. بحران‌های طبیعی همواره همزاد بشر بوده‌اند؛ اما هرچه بشر متمدن‌تر و زندگی‌اش پیچیده‌تر شده، شکل و ماهیت بحران‌ها نیز تغییر یافته است. به همین سبب، بشر امروز با بحران‌هایی روبه‌رو است که برای انسان‌های گذشته هرگز رخ نداده است. علم و بحران علمی یکی از این عرصه‌ها است. اینکه بحران علمی چیست و چگونه و در چه زمانی رخ می‌دهد، مسئله این پژوهش است. روشن است که بحران در یک علم همانند بحران در یک سازمان یا از سنخ بحران‌های طبیعی و زیست‌محیطی نیست. بی‌گمان، علوم و دانش‌های بشری اغلب با مشکلات و نارسایی‌های مهمی هم در ابعاد روشی و معرفتی و هم در ابعاد کارکردی و اجتماعیمواجه بوده‌اند. پرسش اساسی این است که این بحران‌ها چه ماهیت و سرشتی داشته‌اند و آیا منشأ آنها درون‌دانشی بوده است یا برون‌دانشی. وضعیت رشته تاریخ با مسئله بحران چگونه است؟

عمدتاً دستگاه سرکوبگر قدرت سیاسی یا مذهبی، فشارهای بحران‌زای برون‌دانشی را تحمیل کرده و ماهیت تمامیت‌خواه خود را بر نظام دانش گسترانده و آن را در وضعیت بحرانی قرار داده است. نمونه‌هایی از این بحران‌ها را در اروپای قرون وسطی می‌توان دید. داستان گالیله و انکار چرخش زمین به دور خورشید، مشتی است نمونه خروار.

تاریخ علم نشان داده است که شکوفایی و استقلال علمی به‌ویژه در حوزه علوم انسانی در لوای دولت - ملت دموکراتیک تحقق می‌یابد. سانسور و سرکوب، دشمن علوم انسانی و نابودکننده حیات علمی، آزادی علمی، رقابت‌های علمی و نهادهای علمی آزاد و غیررسمی است. دولتی بودن علم یا علم رسمی در علوم انسانی به ایجاد شبه‌علم منجر می‌شود و مانع از نهادینه شدن علم حقیقی می‌شود و این بزرگترین مخاطره جامعه در حال توسعه است. به تعبیر کاتوزیان، اگر علم رسمی و نهادی به همان راهی برود که دین در گذشته رفت، برای رهایی نوع بشر از علم منحط و متولیان آن به رنسانس دیگری و انقلاب فکری عظیم دیگری، نیاز خواهد بود (همایون کاتوزیان، ۱۳۷۴: ۱۳۸).

در ایران امروز آمیختگی قدرت سیاسی با دین موجب شده است تا خصلت اقتدارگرایی دانش‌های دینی بر علوم انسانی جدید چیرگی یابد؛ زیرا بر ذات ناخودبسنده انسان که نیازمند عقل منفصل و راهنمای وحی است، تأکید می‌کند و این با سرشته مدرنیته که بر استقلال و

فردیت انسان و نیز تجربه‌ها و اندیشه‌های مستقل دانشمندان در درون یک نظم سیاسی دموکراتیک و آزاداندیش تأکید دارد، ناهمساز است. در نتیجه، ظرفیت اندکی برای شکوفایی علوم انسانی دارد. بی‌گمان، هرگاه علم بازیچه دست الهیات، اقتصاد و سیاست شود، آزادی‌های آکادمیک رخت می‌بندند. وسوسه استفاده سیاسی و ایدئولوژیک از علم، آثار فاجعه‌باری برای علم، نهادهای علمی، ذهنیت علمی و اجتماع علمی پدید می‌آورد و علم را در بند می‌کند. تنها در جامعه دموکراتیک است که شهروندان حق دارند درباره ارزش‌های بنیادین جامعه خود پرسش و نقادی کنند، زیرا درک این حقیقت خود بخشی ضروری از حق شهروندی در جامعه‌ای دموکراتیک است (کار ۱۳۹۴: ۳۹ و ۱۲۹-۱۳۰).

اگر از فشارها و تنگناهای برون‌دانشی صرف‌نظر کنیم، تعریف بحران در قلمرو علوم انسانی و اجتماعی ایران کارکردهای گسترده‌ای یافته است. اقتصاددانان، جامعه‌شناسان، روان‌شناسان، فیلسوفان، مورخان، پزشکان، سیاستمداران و... آن را در معناهای گوناگون به کار برده‌اند. آنچه مسلم است بحران وضعیتی بسیار حاد، خطرناک، اضطراری و فلج‌کننده است که برای یک فرد، گروه، جامعه، سازمان و حتی یک رشته علمی رخ خواهد داد. بحران‌ها بر حسب نوع و شدتشان متفاوتند و برای عبور از آن به کارهای اساسی و فوق‌العاده نیاز است؛ زیرا بحران‌زدگان نقشه راه و مسیر و میدان عمل را گم کرده و چنان سرگشته‌اند که نمی‌دانند به کدام سو باید رفت.

متفکرانی چون رنه گنون بحران را به معنای وضعیتی بن‌بست‌گونه و نابودگر در وضعیت تاریخی بشر به کار برده‌اند که مستقیم به راه حل بد یا خوب می‌انجامد (گنون، ۱۳۴۹: ۸-۷). از نگاه او بحران به معنای پایان یک عصر یا پایان یک دوره تاریخ جهانی است (همان: ۱۳-۱۲). اگر از این نگاه‌های تمدنی و کلان‌نگر صرف‌نظر کنیم و بحران را در معنای انضمامی به کار ببریم، بحران رویدادی تعیین‌گر در سیر تاریخی هر چیزی است که هستی و موجودیت آن چیز را تهدید می‌کند؛ یعنی هدف‌ها، برنامه‌ها و مقاصد و روابط عوامل درگیر در آن پدیده را به بن‌بست می‌کشاند. بحران وضعیتی میان تباهی و سلامت است، همانند بیماری که در مرز مرگ و زندگی قرار می‌گیرد، به همین سبب، بحران را آخرین مرحله حیات یک پدیده یا یک سازمان در حال فروپاشی دانسته‌اند (حسینی، ۱۳۸۵: ۶۲).

بنابراین، بحران به معنای وضعیت غیرعادی است که با نوعی احساس ویرانی، هراس و خطر همراه است. تخریب واردشده از بحران چنان گسترده است که فعالیت‌های متعارف رامتوقف یا مختل می‌کند و به‌آمدگی و ظرفیتی به مراتب فراتر از وضع موجود نیاز است و به آسانی جبران‌پذیر نیست (ربیعی، ۱۳۹۳: ۲۳-۲۲). در واقع، بحران رسیدن به نقطه انفجار است

که تحولی بزرگ، شگرف و قریب‌الوقوع در پی آن رخ خواهد داد. این تغییر خواه از روی اجبار و خواه از روی اختیار، ناگزیر روی می‌دهد.

شناخت بحران علمی به علت آنکه پدیده‌ای پیچیده و چندلایه است، چندان آسان نیست. بحران علمی مرز بین واقعیت و غیرواقعیت را کدر می‌کند، اطلاعات را زیر پرده می‌پوشاند و چهره‌ای مشوش و مخدوش از علمبه نمایش می‌گذارد. در نتیجه، راه برون‌رفت از بحران‌ها به‌طور عام‌دشوار است و به ترکیبی از دانش، هنر و فن نیاز دارد (تاجیک، ۱۳۷۹: ۱۴). بنابراین، مدیریت بحران فرایندی پیچیده و چند مرحله‌ای است: نخست، دریافت و فهم نشانه‌های بحران؛ دوم، آمادگی برای جلوگیری از وقوع بحران؛ سوم، مقابله با بحران؛ چهارم، بازسازی و مرمت آثار بحران و پنجم، تجربه‌اندوزی و آموختن راهبردهای مدیریت بحران (الوانی، ۱۳۷۵ و ۱۳۷۶: ۵۶). بدین‌سان، بحران‌ها اگر با تأمل و به‌درستی شناسایی شوند، می‌توانند فرصت‌های تازه‌تری خلق کنند و صاحبان فکر را به اندیشه‌ورزی و برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری دقیق‌تر برانگیزانند.

تاکنون درباره بحران در علم به‌ویژه علوم دقیقه، مطالعات فراوانی صورت گرفته است؛ اما درباره رشته‌های علوم انسانی این مطالعات چندان ملاحظه نشد. البته در رشته‌هایی چون جامعه‌شناسی و علوم سیاسی گام‌هایی در این مسیر برداشته شده است. یکی از این مطالعات مقاله «بحران علم سیاست در ایران» اثر مقصود رنجبر است. وی بحران را به معنای عقیم‌بودن و ناکارآمدشدن علوم سیاسی ایران و مصداق وضعیتی دانسته که از انجام کارکردهای متعارف خود ناتوان شده و از اثرگذاری بر فرایندها و جهت‌گیری‌های سیاسی - اجتماعی کشور بازمانده است (رنجبر، ۱۳۸۲: ۹۶). به باور رنجبر بین واقعیت‌های سیاسی، زندگی سیاسی و یافته‌های دانش سیاست در ایران فاصله ژرفی وجود دارد و این دانش به دلایل زیردر وضعیت بحرانی قرار دارد: علم سیاست نه قادر است به واقعیت‌های سیاسی پاسخ دهد، نه جنبه کاربردی دارد، نه تأثیری بر سیاست‌گذاری عمومی کشور می‌گذارد، نه پژوهش‌هایش کاربردی‌اند و نه سیاست‌گزاران به یافته‌هایش توجه می‌کنند (همان: ۱۰۹-۱۰۷).

یکی از جدی‌ترین آثار در همین زمینه کتاب *حیای علوم سیاسی: گفتاری در سیاست‌گری* است که به علم سیاست پوزیتیویستی‌رایج در ایران به‌طور کامل انتقاد کرده است (بشیریه، ۱۳۹۶). در جامعه‌شناسی هم دیدگاه‌های مشابهی مطرح شده است. پس از طرح ایده «مرگ جامعه‌شناسی» که یوسف اباذری مطرح کرد و مناظره وی با کچوئیان، این بحث‌ها در میان جامعه‌شناسان بالا گرفت و چندین نشست و سخنرانی برگزار شد و بخشی از آنها به کوشش حسین شیران در کتابی مستقل گردآوری شده است (شیران، ۱۳۹۶).

در میان مورخان هنوز مسئله بحران و وضعیت بحرانی به یک گفت‌وگوی عمیق تبدیل نشده است. البته در این باره تا کنون دو نشست یکی در پژوهشکده تاریخ اسلام با حضور دکتر مرتضی نورایی، دکتر قباد منصوربخت و دکتر عباس قدیمی قیداری^۱ و دومی در پژوهشگاه علوم انسانی با حضور دکتر علی‌رضا ملایی توانی، دکتر حسن حضرتی و دکتر اسماعیل حسن‌زاده^۲ برگزار شد. روشن است که این گفت‌وگوها باید ادامه یابد و این مقاله گامی در همین راستاست که می‌کوشد به این مناقشه‌ها دامن بزند و به این مسئله بپردازد که آیا وضعیت رشته تاریخ در ایران بحرانی است. اگر هست نشانه‌های آن چیست و اگر نیست چرا کارکردهای درخشانی ندارد.

بحران در علم و بحران علمی

بررسی‌های دقیق نشان می‌دهد که بحران‌ها، صرف‌نظر از اینکه در کجا و در چه حوزه‌ای رخ می‌دهند، تا حد زیادی ماهیت و کارکرد همسانی دارند. بنابراین، بحران علمی هنگامی بروز می‌یابد که دانشمندان و کارگزاران یک علم در تولید علم با مشکلات رفع‌نشده، موانع ساختاری، بن‌بست‌ها و ناکامی‌های آشکار روبه‌رو شوند و این ناکامی‌ها به درجه‌ای از وخامت برسد که پارادایم مستقر را به مخاطره افکند و به جایگزینی پارادایم جدید منجر شود. بحران در یک علم به معنای درهم‌شکستن انگاره‌های متعارف و نیز مبانی، اصول و قواعد آن علم است که در عمل هرگونه فعالیت علمی رامختل می‌کند و در واقع، آسیب‌ها، تهدیدها و نیازهای تازه‌ای به وجود می‌آورد و واکنش‌های گسترده‌ای برمی‌انگیزد. به‌طور مثال جنگ روش‌ها در اواخر قرن نوزدهم، علوم انسانی را با بحران بزرگ روش‌شناسی مواجه کرد. با ظهور مورخان عصر روشنگری و دفاع آنها از کاربست روش‌های پوزیتیویستی (روش تجربه‌گرایانه علوم دقیقه) این بحران آغاز شد، اما با گسترش تفکر ایده‌آلیستی، بحران در روش بالا گرفت. در نتیجه، فیلسوفان علوم انسانی برای برون‌رفت از این بحران، به تمایز و تفکیک روش علوم انسانی از روش‌های علوم تجربی پرداختند و از یک معرفت‌شناسی جدید و متفاوت سخن گفتند. پیشگام این تفکر، ویلهلم دیلتای بود که بعدها شخصیت‌هایی چون ویندلبند، لامپرشت، ریکرت، ماکس وبر، کالینگ وود و ... راه او را ادامه دادند و مسیر تازه‌ای در علوم انسانی به طور عام و مطالعات تاریخی به طور خاص گشودند (بتلی، ۱۳۸۶).

بحران علمی در پارادایم‌ها رخ می‌دهد. منظور از پارادایم همان چیزی است که مسیر حرکت علم و نگاه محقق را روشن می‌کند. پارادایم، هماهنگ‌کننده و انسجام‌بخش نظریه و

1. pte.ac.ir

2. www.ihcs.ac.ir

روش در تحقیق علمی است یعنی مجموعه‌ای از باورها و تعهدات متافیزیکی درباره هستی است که در آن تصویری از جهان ارائه می‌شود که بدون قرارگرفتن در آن پارادایم، جهان فهمیدنی نیست (ایمان، ۱۳۹۴: ۴۹).

پژوهشگران درون یک پارادایم به تولید علمی مشغولند که علم عادی خوانده می‌شود. تلاش دانشمندان در راه بسط علم عادی، پارادایم را توسعه می‌دهد. آنها در درون این پارادایم با مشکلات، تناقض‌ها و ابهام‌هایی مواجه خواهند شد که اگر این مشکلات حل و فصل نشود و تولید علم را مختل کند، وضعیت بحرانی پدید می‌آید. بحران هنگامی رفع خواهد شد که پارادایم کاملاً جدیدی ظهور کند و به شکل روز افزونی دانشمندان از آن حمایت کنند. این منازعه تا آنجا ادامه می‌یابد که پارادایم پیشین منسوخ شود. این تحول همان انقلاب علمی است. پارادایم جدید نویدبخش راهی نوین است که ظاهراً مشکلات غلبه‌ناپذیر ندارد و از این پس فعالیت علم عادی جدید را هدایت می‌کند تا اینکه آن نیز با مشکلات جدی روبه‌رو شود و بحران جدیدی ظهور کند و به دنبال آن انقلاب جدیدی رخ دهد (چالمرز، ۱۳۷۸: ۱۰۹-۱۰۸).

بنابراین، صرف وجود ابهام‌ها و نارسایی‌ها در درون یک پارادایم، بحران ایجاد نمی‌شود. چه، در هر پارادایمی همواره سطحی از مشکلات وجود دارد. بحران هنگامی پدید می‌آید که بنیادهای پارادایم مستقر چنان متزلزل شود که آن را از نفس بیندازد و تلاش برای احیا و اصلاح آن ناکام بماند (همان: ۱۱۳ و ۱۰۸) و کج فهمی‌ها و نادرستی‌های علمی چنان افزایش یابند که ناامنی آشکار علمی و شغلی پدید آید و تلاش برای حل بحران‌ها متوجه مبانی معرفتی و روشی موجود شود. این بحران هنگامی شدت می‌یابد که پارادایم رقیب ظهور کند و به دنبال آن پرسش‌ها، مسائل، مفاهیم و موضوعات تازه هم مطرح شوند و هم معنادار باشند. بنابراین، تنها به آن نوع از تعارض‌هایی می‌توان نام بحران علمی نهاد که حیات علم را به مخاطره افکند، تعادل آن را بر هم زند، ارزش‌های قبلی علم و نیز اهداف اساسی تعیین‌شده و اصول و مبانی آن را تهدید کند و دانش را ناتوان و آن را به مرگ محکوم کند.

با توجه به آنچه گفته شد، تزلزل در یک پارادایم یا بروز بحران همواره امری نکوهیده نیست؛ زیرا اگر پژوهشگران همواره به یک پارادایم معتقد باشند و از وضع موجود آن دفاع کنند، علم در درون آن پارادایم زندانی می‌شود و هرگز از چارچوب آن فراتر نخواهد رفت. این وضعیت بسیار مخاطره‌آمیز و زیان‌بار است. دانشمندان باید نگاهی نقادانه به علم، روش‌ها، مفاهیم، موضوعات، کارکردهای دانش خود داشته باشند تا علم مرزهای تازه را درنوردد. بی‌گمان یکی از بحران‌های بزرگی که علوم انسانی را به‌طور عام و دانش تاریخ را به‌طور

خاص درگیر کرد، بحران پسامدرنیستی بود. وجه بارز اندیشه پست‌مدرن، نقد اصولی و اساسی مدرنیته بود تا کاستی‌های آن رفع شود و کار تجدد سامان یابد (داوری اردکانی، ۱۳۹۱: ۶۸). پست‌مدرنیسم مبانی فکری و فلسفی روشنگری را دگرگون کرد (هیگس، ۱۳۹۱: ۲۷) و با ایجاد تنوع و تکثر روشی، برجسته‌سازی نقش زبان و روایت، دست‌نیافتنی بودن حقیقت، مرگ مؤلف، مرگ موضوع، مرگ فراروایت‌ها و... به این بحران هرچه بیشتر دامن زد و به ساختارشکنی، ستیزندگی و چالشگری در برابر بنیان‌ها و مبانی روش‌شناسانه و معرفت‌شناسانه مدرن پرداخت و دانش تاریخ و علوم تاریخی را با بحران‌ها و چالش‌های بزرگی مواجه کرد. پست‌مدرن‌ها با توجه به بحرانی که روش‌شناسی‌های متعدد با آن روبه‌رو شده بودند، بازنمایی و بازشناسی گذشته را فاقد اهمیت دانستند. از نگاه آنها گذشته نه کشف و نه فهم، بلکه خلق می‌شود و خالق آن مورخ است (جنکینز، ۱۳۸۴: ۶-۵). بنابراین، دانش تاریخ، دانش واقعی از گذشته نیست. به همین دلیل، آنها همچون فوکویاما که از پایان تاریخ سخن گفت، از پایان علم تاریخ سخن گفتند (مرادخانی، ۱۳۹۲: ۱۹۳-۱۹۱).

سرانجام، در پی غلبه بر بحران پست‌مدرن‌ها بود که با نگاهی متفاوت به گذشته و زمان حال، راه‌های تازه‌ای به روی دانش تاریخ گشوده شد، نیز تلاش برای مرکززدایی و بی‌ثبات کردن موضوعات پژوهشی دانشگاهی و متعارف، تمایل به دیدن کانون‌های سنتی در مطالعه و ارائه برای تفسیرها و مطالعات چند وجهی، توجه خاص به متن و ارتباط دادن آن با واقعیت، شنیدن صداهای ناشنیده پیشین به‌ویژه صدای مردم و گروه‌های فاقد امتیاز، توجه به جنسیت به‌ویژه زنان، تأکید بر روابط قدرت و دانش، گفتمان، روایت و نقش زبان اهمیت یافت. درست است که ایران به‌واسطه قرارگرفتن در حاشیه نظام جهانی از پیامدها و دامنه اثرگذاری انقلاب‌های علمی و بحران‌هایی چون «بحران در روش» و «بحران‌های پسامدرنیستی» به‌صورت مستقیم در امان ماند، اما از کارکردها و دستاوردهای آن در امان نماند؛ یعنی با هزینه‌های به مراتب کمتری از دستاوردها و نتایج آنها بهره‌مند شد.

بحران در دانش تاریخ یا بحران در وضعیت تاریخی؟

بحران تاریخی مفهومی چند پهلو است: گاه ناظر بر بحران‌هایی است که در تاریخ و در جهان هستی رخ داده و به موضوع مطالعه مورخان تبدیل شده است و گاه ناظر بر بحران‌هایی است که در دانش تاریخ، تاریخ‌پژوهی و آموزش تاریخ و نیز در نهادهای مرتبط با آن رخ داده‌اند و به‌طور مشخص در پیوند با نظام اجتماعی دانش تاریخ قرار دارند. اگر بحران از نوع نخست باشد، یعنی در دوره بحرانی تاریخ قرار داشته باشیم، بیشتر ساحت‌های زیست ما در حالت

بحرانی قرار می‌گیرند. بی‌گمان، بحران‌های تاریخی فراوانی در تاریخ ما رخ داده که آخرین و گسترده‌ترین آن رویارویی با مدرنیته است. اگر از این منظر بنگریم بحران نوع دوم یعنی بحران در دانش تاریخ نیز به‌طور طبیعی رخ داده است.

گاست بحران تاریخی را دو گونه دانسته است: نخست، در سطح خُرد، یعنی هنگامی که چیزی در جهان دستخوش تغییر می‌شود و ما را در وضعیتی غیرعادی قرار می‌دهد و دوم، در سطح کلان، یعنی هنگامی که روندهای جهانی دگرگون می‌شوند. از نگاه گاست، بحران تاریخی یک دگرگونی جهانی است که در پی آن، نظام باورها، هنجارها و اندیشه‌های موجود از اساس متزلزل می‌شوند و گویی انسان در وضعیت بدون جهان قرار گرفته است و نمی‌داند چه کند و به چه چیز بیندیشد. یعنی وضعیتی که همه چیز درهم ریخته و حقیقت و الگوهای قوام‌بخش زندگی سست بنیاد شده‌اند. اگر هستی و حیات همچون نقشه‌ای به انسان احساس امنیت می‌داد، اکنون آن نقشه از بین رفته است. زندگی بحرانی یعنی از بین رفتن نقشه حیات و گرفتار شدن در وحشت، ناامیدی و در بن‌بستی سخت. آدمی در این وضعیت به حال خود رها شده و همچون ره‌گم کرده‌ای است که نمی‌داند به کدام سو می‌رود، زیرا از هرسو به بن‌بست می‌خورد و نظمی بر کار او حاکم نیست (گاست، ۱۳۷۶: ۱۰۵-۱۰۳). گاست رنسانس را یکی از آن دوره‌های بحرانی بشر شمرده است.

به تعبیر گاست در دوره‌های درخشان و غیربحرانی تاریخ، انسان می‌داند در پیوند با محیط پیرامونش به چه چیزی متکی باشد؛ زیرا جهان پیش‌روی او شفاف، اصیل و روشن است و در آن مجموعه‌ای از راه‌حل‌ها در برابر مسئله‌ها و مشکلات پیرامونش وجود دارد. اما هر وقت بحران تاریخی رخ دهد، پدیده بی‌خویشنی و از خود بیگانگی بروز می‌کند. حد‌اعلای بحران تاریخی از خود بیگانگی انسان و دگربودگی است (همان: ۱۲۱).

تجربه ایران نشان می‌دهد که ما اکنون در یکی از بحرانی‌ترین دوره‌های تاریخی خود زیست می‌کنیم که در آن مسیر، جهت حرکت و نقشه حیات را گم کرده‌ایم و بین سنت‌های تاریخی و تمدنی خود و جهان جدید دست و پا می‌زنیم و قادر به یافتن راه‌هایی نیستیم. این وضعیت بحرانی، بی‌تردید با بحران در دانش تاریخ تفاوت دارد. بی‌گمان اگر قادر به فهم این وضعیت یعنی «تقدیر تاریخی» خود نباشیم، درگیر بحران معرفت و بحران در فکر تاریخی شده‌ایم و این فراتر و بنیادی‌تر از بحران در دانش تاریخ است.

بنابراین، بحران تاریخی و بحران در دانش تاریخ برخلاف نسبت استواری که با یکدیگر دارند، یکی نیستند (چنان که برخی آنها را یکی پنداشته‌اند). می‌دانیم که دانش تاریخی ما جدای از تقدیر تاریخی ما نیست؛ اما یکی پنداشتن آن، خطایی معرفت‌شناسانه است. زیرا

دانش عرصه فکر و تحقیق است و تاریخ عرصه زندگی و عمل. دانش تاریخ می‌تواند ما را در برون‌رفت از «بحران تاریخی» کمک کند؛ اما چنان که خواهیم گفت این دانش، خود در مسیر بحران قرار دارد.

چه بپذیریم که دانش تاریخ (تاریخ‌شناسی و تاریخ‌نویسی) در وضعیت بحرانی قرار گرفته و چه بپذیریم که جامعه ما در وضعیت بحران تاریخی قرار دارد هر دو از گونه‌مسئله‌های فلسفی هستند: نخست در قلمرو فلسفه علم تاریخ و دوم در قلمرو فلسفه نظری و جوهری تاریخ قرار دارد. در هر صورت، باید اندیشمندان و فیلسوفان، بشر را هم از وضعیت بحرانی آگاه و هم از بحران خارج کرد. بنابراین باید فیلسوفانه در این بحران‌ها و نیز نوع و ماهیت آنها اندیشید.

ارزیابی بحران سیستمی در رشته تاریخ

در این مقاله بحران در معنای سیستمی و فراگیر به کار رفته است که بر پایه آن هستی یک پدیده در معرض نابودی قرار می‌گیرد. بنابراین، مسئله این است که آیا دانش تاریخ گرفتار بحران سیستمی شده یا بحران تنها در برخی از اجزای نظام دانشی تاریخ رخ داده است. اگر در همه ابعاد آن رخ داده باشد، مرگ دانش تاریخ نزدیک است؛ اما اگر بحران در برخی از اجزای آن رخ داده باشد، باید پرسید در کدام اجزا و ابعاد آن بروز یافته است.

هر تغییر مهمی بحران نیست. بحران سیستمی، وضعیتی است که کل سیستم یا بخش‌های اصلی از آن مختل شود یا چنان تغییرات مخربی در متغیرهای اساسی سیستم به وجود آورد که کلیت سیستم متزلزل شود و تعادل آن فروپاشد. بحران سیستمی زمینه‌ساز تغییرات برگشت‌ناپذیر است که در نهایت سیستم را متحول می‌کند و به سوی تعادل جدیدی سوق می‌دهد (حسینی، ۱۳۸۵: ۱۴-۱۲). بنابراین، بحران سیستمی در یک علم نیز به معنای اختلال ساختاری در کارکردهای جاری آن علم و در روند دستیابی به اهداف آن است و حیات آن علم را با آثار شوک‌آوری مختل کند. به این ترتیب، بحران سیستمی علم اختلالی است که کل فرایند تولید، توزیع و کاربست آنرا با اشکالات عمده ماهوی، نمادین و روانی روبه‌رو و نظام آن علم آن را از جهت ذهنی و حیثیت اجتماعی نابود کند. اما هنگامی که از بروز بحران سیستمی در دانش تاریخ سخن می‌گوییم این بحران در ابعاد معرفتی، کارکردی، نهادی، اثربخشی و مخاطبان این علم رخ می‌دهد که اینک به ارزیابی مختصر آن می‌پردازیم:

۱. بحران معرفتی

بحران معرفتی مهمترین اختلال در هر رشته علمی است. منظور از بحران معرفتی، اختلال

بنیادی در معرفت‌شناسی، روش‌شناسی و روش‌های پژوهش در تاریخ است که به دنبال آن بحران در فهم و معنای تاریخ، قلمرو تاریخ، موضوع تاریخ و در معنادگی به تاریخ رخ می‌دهد و در نتیجه، ماهیت، کارکرد و به‌طور کلی همه‌ساحت‌های هستی‌شناسی تاریخی به‌بن‌بست می‌رسد و تاریخ‌نویسان و تاریخ‌پژوهان در موضوع، مسئله، مفاهیم و نظریه‌های تاریخی دستخوش سردرگمی می‌شوند، مرز حقیقت و توهم کدر می‌شود، نظام‌های متعارض حقیقت شکل می‌گیرند و روابط قدرت - دانش دگرگون می‌شود و بدین ترتیب، بنیادهای دانش تاریخ متزلزل می‌شود.

ارزیابی واقع‌بینانه وضعیت رشته تاریخ به‌ویژه دستاوردهای آن نشان می‌دهد که امروز نه تنها با بحران معرفتی روبه‌رو نیست، بلکه مرزهای جدید معرفت را به‌سرعت درمی‌نوردد. تألیف آثار فاخر در قلمرو مباحث فلسفه علم و معرفت‌شناسی تاریخی و ترجمه آثار معرفت‌شناسانه گوناگون از زبان‌های دیگر مانند آثاری که هاشم آقاجری، حسین‌علی نوذری، احمد گل‌محمدی، مسعود صادقی‌علی‌آبادی و دیگران ترجمه کرده‌اند، نیز آثاری که تألیف شده‌اند از جمله کارهای محمدپور، ایجاد دوره کارشناسی ارشد فلسفه علم، نگارش رساله‌های دکتری در حوزه تاریخ‌نگاری، تشکیل مجله تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگری، برگزاری همایش‌های جدید در مرزهای دانش تاریخ نشانگر بخشی از این پویاهاست.

۲. بحران در کارکردهای رشته تاریخ

منظور از این نوع بحران بروز وضعیت غیرعادی در رشته تاریخ و اختلال در کارکردهای آن به‌عنوان یک رشته دانشگاهی است؛ یعنی وضعیتی که رشته تاریخ نمی‌تواند همچون یک علم متعارف فعالیت کند؛ هم در تولید دانش و هم در نظام آموزش و پژوهش ناتوان است. در نتیجه، هم وضع کارگزارانش و هم وجاهت عاملانش آشفته و نابسامان است و قادر به تربیت شخصیت‌های معتبر علمی نیست و با ورود ویرانگر غیرمتخصصان به عرصه دانش تاریخ یا به تعبیر دکتر زرین‌کوب ورود «اهل تفنن» به تاریخ دست به گریبان می‌شود (زرین‌کوب، ۱۳۶۲: ۱۰۸-۱۰۹).

تردیدی نیست که در رشته تاریخ همچون همه رشته‌های دانشگاهی دیگر، اختلال‌های مهمی در چند دهه اخیر رخ داده است که نمی‌توان به همه ابعاد آن پرداخت. اما به نظر می‌رسد چهار محور اصلی آن عبارت است از: نخست، تربیت فزون از حد دانش‌آموختگان که امکان اشتغال آنها فراتر از توان اقتصادی کشور است؛ دوم، مهارت‌آفرین نبودن برنامه آموزشی این رشته و ناهمسازی‌اش با نیازهای جامعه و بازار کار؛ سوم، نگرانی‌های فزاینده نظام سیاسی

از ماهیت سکولار این دانش و چهارم، سیطره نگرش‌های شرق‌شناسانه. ارزیابی این اختلال‌ها نشان می‌دهد که بیشتر آنها برون‌دانشی و ناشی از نحوه سیاستگذاری و مدیریت دانش در ایران است و تنها سیطره نگاه شرق‌شناسانه و ناکارآمدی برنامه‌های درسی درون‌دانشی هستند. برای رفع این اختلال‌ها، جمعی از استادان رشته تاریخ با محوریت دانشگاه تهران با هدایت دکتر غلامحسین زرگری‌نژاد کوشیدند، برنامه تازه‌ای برای رشته تاریخ همراه با چهار گرایش تدوین کنند تا با رهیافت‌های تازه و با استفاده از تجربه جهانی این دانش، به این نگرانی‌ها پایان دهند (برنامه درسی رشته تاریخ مقطع کارشناسی در گرایش‌های چهارگانه). اما این تلاش‌ها در دوره حاکمیت دولت تندرو و افراطی احمدی‌نژاد که سخت به دانشگاهیان بی‌اعتماد بود، به نتیجه نرسید. سرانجام در همان دولت به‌ویژه پس از بحران انتخاباتی ۱۳۸۸، شورای تحول علوم انسانی شکل گرفت تا با رویکرد اسلامی‌سازی، بومی‌سازی، روزآمدسازی و غنی‌سازی برنامه‌های درسی برخی از رشته‌ها از جمله رشته تاریخ را تغییر دهد.

این رویکردهای سیاسی - ایدئولوژیک موجب شد بسیاری از استادان تاریخ از همکاری با این شورا سربپزند و تلاش‌های شورا را برای همراهی خانواده بزرگ تاریخ ناکام بگذارند. درحالی‌که شورای تحول در اقدامی عجیب، رشته تاریخ را به چهار رشته مستقل (تاریخ ایران، اسلام، تمدن و اروپا) در مقطع کارشناسی‌افزایش داد که قرار بود از سال ۱۳۹۸ به اجرا درآید.^۱ درنهایت در پی پایان کار دولت تندروی احمدی‌نژاد و روی کار آمدن دولت حسن روحانی، وزارت علوم در گام اول برای بی‌اثرکردن نگاه‌های ایدئولوژیک شورای تحول، اختیارات ویژه برای بازنگری در سرفصل‌های درسی، به دانشگاه‌های تراز اول داد تا راه را برای بازنگری برنامه‌های درسی تاریخ هموار کند. به دنبال آن برخی از دانشگاه‌های مادر مانند دانشگاه شهید بهشتی، دانشگاه فردوسی مشهد و دانشگاه تهران برخی اصلاحات را در برنامه‌های خود انجام دادند. در گام بعد وزارت علوم با برگزاری انتخابات، بخشی از استادان رشته تاریخ را برگزید و اختیارات ویژه‌ای به آنها داد تا در مقام نماینده وزارت علوم و شورای تحول به‌صورت هماهنگ این بازنگری‌ها را سامان دهند. در پی این تغییرات و دوراندیشی این اعضا، تصمیم گرفته شد رشته پنجمی که در حقیقت یک رشته تلفیقی جدید و شکل بهینه‌شده رشته جاری است، نیز در کنار رشته‌های چهارگانه تدوین شود تا گروه‌های تاریخ براساس توان و ظرفیت خود یکی از آنها را اجرا کنند.

۳. بحران در دستاوردهای دانشی

منظور از این نوع بحران، بن‌بست در تولید دانش، تحقیقات و پژوهش‌های تاریخی است که در پایین‌ترین سطح آن گزارشگران و تولیدکنندگان منابع اصلی قرار دارند و سرحلقه پیوند ما با گذشته‌اند و در لایه بعدی مورخان و تاریخ‌پژوهان، تولیدکنندگان دانش، جای دارند. افزون‌براین، گونه‌های مختلف تاریخ‌نگاری سترون و بی‌اعتبار شده‌اند. سایر دستاوردها از جمله همایش‌ها و نشست‌ها، متن‌های تاریخی، پایان‌نامه‌ها، مقاله‌ها و... نوآوری را از دست داده‌اند و همه‌چیز به چرخه‌ای تکراری، فرمایشی و دور باطل تبدیل شده است.

بی‌گمان، برخی از ابعاد چنین بحرانی کم‌وبیش در برخی از دوره‌ها و برخی از دانشگاه‌هایی که به آموزش تاریخ مشغولند به چشم می‌خورد. با این‌همه، هنوز نشست‌ها و همایش‌های پُرباری برگزار و متن‌های علمی فاخری تولید می‌شود. اصحاب تاریخ بر خلاف برخی کارهای سست، هنوز رساله‌ها، کتاب‌ها و مقاله‌های نوآورانه می‌نویسند. به طبع وجود برخی آثار متوسط، ضعیف و تکراری و حتی انتحال نمی‌تواند کلیت دستاوردهای دانشی تاریخ را بی‌آبرو کند، زیرا این نوع تلاش‌های مخرب و آسیب‌رسان، هرچند هم اندک باشد باز پذیرفتنی نیست و جریان اصلی و مسلط محسوب نمی‌شود.

سیاست‌گذاری‌های بحث‌انگیزی چون الزام دانشجویان دوره دکتری الزام نسبی دانشجویان ارشد به نگارش مقاله برای شرط دفاع و فشار آیین‌نامه‌های ارتقا موجب افزایش مقاله‌نویسی و بروز برخی اختلال‌ها از جمله مقاله‌سازی‌ها و رونق بازار انتحال و مقاله‌نویسی‌های عاریتی شده و تا حدی عرصه را بر پژوهش‌های اصیل تنگ کرده است؛ اما این خطر را می‌توان با پذیرش روشمندان‌تر دانشجو و بازنگری در برنامه‌های آموزشی و افزایش وجدان کاری اعضای هیأت علمی مدیریت کرد.

۴. بحران در مخاطبان و مصرف‌کنندگان

منظور از این نوع بحران، بی‌اعتمادی کامل مصرف‌کنندگان دانش به دستاوردهای این دانش، بحران هویت دانشجویان این رشته، شکست رسانه‌های علمی و جمعی از جمله مجله‌های علمی این رشته است که البته در دو دهه گذشته مخاطبان عمومی و تخصصی‌اش این دانش را کاهش داده و اصحاب تاریخ را از ایجاد ارتباطی سازنده و پویا با فضای عمومی دانش به‌طور عام ناتوان کرده است.

البته کاهش علاقه به دانش تاریخ چه در سطح مدرسه و چه در سطح دانشگاه و حتی در سطح عمومی مشکلی ریشه‌دار در ایران است. این امر افزون‌بر آنکه از یک بی‌اعتمادی ژرف

تاریخی به گفتمان تاریخ‌نگاری رسمی و حکومتی در ایران ریشه می‌گیرد تا حدی بازتاب نوع نگاه جامعه ایران به علوم انسانی به‌طورعام و آموزش تاریخ به‌طورخاص است. افزون‌براین مورخانی که بتوانند تاریخ را به زبانی جذاب و زیبا همچون باستانی پاریزی بنویسند، بسیار نادرند تا به نحو روزافزونی بر تعداد مخاطبان دستاوردهای تاریخ‌پژوهانه بیفزایند.

این موضوع همواره در میان تاریخ‌دانان مطرح بوده است که چگونه می‌توان جنبش تاریخ‌خوانی و تاریخ‌دانی را به راه انداخت. در نخستین کنگره تاریخ غلامرضا سلیم درباره ترویج تاریخ میان مردم و نیز دانش‌آموزان و دانشجویان ده پیشنهاد ارائه داد که هنوز خواندنی و شایسته درنگ‌اند، این پیشنهادها عبارت بودند از:

۱. تشکیل کمیسیونی به منظور شناسایی کتاب‌های سودمند فارسی در زمینه مسائل گوناگون تاریخی که تاکنون چاپ شده‌اند برای خرید و اهدای آنها به کتابخانه‌های دبیرستان‌ها؛
۲. دبیران تاریخ کتاب‌های انتخاب شده را برای خواندن به دانش‌آموزان معرفی کنند و برای تشویق دانش‌آموزان بخش‌های جذاب آن را در کلاس بخوانند و دانش‌آموزان آن را برای دوستان و هم‌کلاسی‌هایشان بیان کنند؛
۳. تهیه فیلم‌های مفید تاریخی درباره هنر، فرهنگ و تمدن ایران و نمایش آن در دبیرستان‌ها؛
۴. افزایش بازدید از موزه‌های تاریخی و مردم‌شناسی و هنرهای تزئینی در میان مردم و دانش‌آموزان؛
۵. تشکیل کمیسیونی برای نوشتن کتاب‌هایی در زمینه مسائل تاریخی، تمدن، صنایع دستی و باستانی ایران و نیز نوشتن کتاب‌های مفید تاریخی برای کودکان و نوجوانان؛
۶. تشکیل کمیسیونی تخصصی مرکب از استادان برجسته برای شناساندن اشتباه‌های تاریخی خاورشناسان درباره تاریخ ایران به صورت مستدل و ترجمه آن به زبان‌های خارجی؛
۷. تشکیل کمیسیونی ویژه برای تهیه، تدوین و انتشار کتاب‌های درسی به صورتی جذاب و الزام آموزش و پرورش در استفاده از نظر مشورتی این کمیسیون در نگارش کتاب‌های درسی تاریخی؛
۸. افزایش ساعت‌های تدریس تاریخ در دبیرستان‌ها و هم‌ترازی و حتی افزایش حد نصاب نمره قبولی درس تاریخ نسبت به ریاضی؛
۹. تشکیل کنفرانس‌های سالیانه برای دبیران تاریخ و گوشزدکردن رسالت بزرگی که در آموزش تاریخ برعهده دارند و تبادل تجربه‌ها در زمینه آموزش تاریخ؛
۱۰. تأکید فراوان بر اهمیت درس تاریخ در آموزش و پرورش و واگذاری تدریس آن به

دبیران کاردان و متخصص که در این زمینه تحصیلات تخصصی دارند (سلیم، ۱۳۴۸: ۵۳-۵۲).

این مشکل با ایجاد یک فضای سیاسی باز و دموکراتیک که امکان گفت‌وگوهای نقادانه تاریخی را فراهم آورد مرتفع خواهد شد و دانش تاریخ در ایران از چنین ظرفیتی برخوردار است.

۵. بحران در نهادهای علمی

منظور از این نوع بحران وضعیت ناهنجار و نامتعارف گروه‌های آموزشی، مؤسسه‌های پژوهشی؛ انجمن‌های علمی و کژکارکردی همه نهادهایی است که در عرصه دانش تاریخ فعالیت می‌کنند، از یک سو و ناتوانی در ایجاد نهادهای نوین و کارآمد از دیگر سو است. درست است که به علت مشکلات اقتصادی و کاهش اعتبارات پژوهشی، بسیاری از فعالیت‌های پژوهشی دانشگاه‌ها و مؤسسه‌های دولتی و غیردولتی با اختلال‌های جدی مواجه شده است، اما با توجه به توان و تجربه انباشته علمی به محض فروکش کردن بحران اقتصادی، قدرت و نوآوری‌های خود را بروز خواهد داد. نقدهایی که امروز در درون دانشگاه به فعالیت‌های دانشگاهیان و نیز به فعالیت نهادهای پژوهشی دولتی و غیردولتی که در قلمرو دانش تاریخ فعالیت می‌کنند، صورت می‌گیرد، می‌تواند هم گروه‌های تاریخ و هم نهادهای تاریخ‌پژوه بیرونی را زنده نگه دارد. تردیدی نیست که در فرایند جذب اعضای هیأت علمی اختلال‌های جدی به‌ویژه در دوره ریاست جمهوری محمود احمدی‌نژاد رخ داده است، اما روشن است که اعضای ناکارآمد و ضعیف به تدریج به حاشیه رانده می‌شوند و استادان با تجربه و توانمند قادرند از قدرت و نفوذ اخلاقی‌شان بکاهند. البته درباره انجمن‌های علمی تاریخ هم نگرانی‌هایی وجود دارد که بیشتر ناشی از جوان بودن آنهاست. انجمن‌ها هنوز تا تبدیل شدن به نهادی شکوفا، خوداتکا، مستقل و تأثیرگذار بر فرایند تولید علم و تفکر فاصله دارند و بسیاری از بزرگان این دانش این نگرانی را درک کرده و در راه اصلاح آن می‌کوشند.

۶. بحران در تفکر تاریخی

منظور از این نوع بحران ناتوانی در ایجاد فکر و ایده‌های تاریخی، ناتوانی در تولید گفتارهای علمی و ناتوانی در ایجاد رخدادهای علمی تازه است. معنای عملی چنین وضعیتی رکود و درجازدن است. ارزیابی کارنامه گروه‌های تاریخ نشان می‌دهد، ما در دو سه دهه گذشته همواره

در حال تولید فکر تاریخی و ایده‌های تازه بوده‌ایم. رشد دانش‌های میان‌رشته‌ای با محوریت تاریخ، کاربست نظریه‌های گوناگون در پژوهش‌های تاریخی، استفاده از روش‌های نوپدید، ورود آخرین مباحث تاریخی جهان از چرخش فرهنگی تا چرخش زبانی و از تاریخ فرهنگی تا تاریخ فرودستان و از نقد سنت‌های مدرنیستی و نقد ایده‌های پسامدرنیستی در میان اصحاب تاریخی نشانگر همین پویایی‌های فکری کارگزاران تاریخ در ایران امروز است.

۷. بحران نفوذ و اثربخشی

این بحران ناظر بر وضعیتی است که این دانش از حضور در فضاهای عمومی و تأثیرگذاری بر مسائل روز به شدت ناتوان است و قادر نیست از سرمایه تاریخی کشور در راه روشنگری، بیداری و آگاهی بخشی استفاده کند. در نتیجه، این ظرفیت بزرگ به رشته علوم سیاسی یا روزنامه‌نگاران واگذار شده و پای آنها در میدان‌های اختصاصی دانش تاریخ گشوده است و عاملان رشته تاریخ به بهانه‌های نبود اسناد و مدارک تاریخی، حجاب معاصر بودن و تأکید بر گذر زمان، عملاً به نیرویی منفعل در فضای عمومی تبدیل شده‌اند. در این عرصه البته ضعف‌های ساختاری بزرگی وجود دارد که باید برای غلبه بر آن تلاش کرد. راه‌گذار از این وضعیت، پرداختن به «تاریخ نزدیک»^۱ یا تاریخ مسائل روز است که مورخان از ورود به این قلمرو هراس دارند و آن را تاریخی نمی‌دانند و منتظرند تا غبار زمان بر آن بنشیند تا به امری تاریخی تبدیل شود.

آیا رشته تاریخ توانایی عبور از این بحران را دارد؟

با عنایت به گونه‌های بحران‌های پیش‌گفته حال پرسش این است که آیا ما در دانش تاریخ به صورت سیستمی و در همه ابعاد و ساحت‌های گوناگون آن با بحران روبه‌رو هستیم یا در برخی از اجزا و ابعاد آن. آیا این اجزا و ابعاد، مؤلفه‌های اصلی و ساختاری این سیستم را شکل می‌دهند و نقشی تعیین‌کننده و محوری در این سیستم ایفا می‌کنند؟ آیا ما در ابعاد پیش‌گفته توانایی نوآوری، بازاندیشی و انجام اصلاحات را نداریم و در وضعیت بحران قرار داریم و حتماً باید طرحی نو درافکنیم؟ یا هنوز از قدرت بازاندیشی و بازخوانی انتقادی، تصحیح رویه‌ها و نوسازی سامان این دانش برخورداریم و می‌توانیم این نظام دانشی را از خطر نابودی یا گرداب هلاکت نجات دهیم؟

پاسخ به این پرسش‌ها هرگز آسان نیست و ممکن است خوش‌بینی‌ها و بدبینی‌ها و نوع

۱. این مفهوم را از دکتر ایرج ورفی‌نژاد وام گرفته‌ام.

رهیافت‌ها و انتظارات ما، نوع این پاسخ‌ها را متفاوت کند. اما از هر منظر بنگریم، قطعاً سطحی از کاستی‌ها و نارسایی‌ها در همه لایه‌های پیش‌گفته وجود دارد، به‌ویژه در معرفت تاریخی، مسئله تاریخی، مفاهیم و نظریه‌ها و روش‌های تاریخی و همچنین در کارگزاران، نهادها، برنامه‌های آموزشی و کارکردهای رشته‌ای.

تردیدی نیست که رویارویی مدرنیته با میراث‌های تاریخی و بومی هر کشور غیر غربی بحران‌های بزرگی پدید آورده است؛ اما جامعه ایران در درون این بحران طی ۱۵۰ سال گذشته به شکلی خلاقانه کوشیده است راه‌های سازگاری و برون‌رفت را بیابد تا هم مدرن باشد و هم وفادار به میراث ملی و تاریخی خود. در دانش تاریخ هم این توان و خلاقیت برای غلبه بر بحران وجود دارد.

بی‌گمان، اگر در ابعاد اصلی دانش تاریخ و عمودهای خیمه آن بحران رخ داده باشد، باید راهی یافت و چاره‌ای اندیشید. اما به نظر می‌رسد هنوز ما در این وضعیت قرار نداریم، زیرا دانش تاریخ در هریک از حوزه‌ها و عرصه‌های کارکردی خود به‌خلاف کارهای ضعیف هنوز قادر به تولید آثار فاخر است. اما در وضعیت بحرانی همه تولیدها و همه دستاوردها ضعیف، کم‌مایه، نامعتبر، بی‌ثمر و بی‌اثر خواهد شد، زیرا این اقتضای بحران فراگیر و سیستمی است.

افزون‌براین، تاریخ این رشته نشان داده است که اکنون نه تنها دوره افول آن نیست، بلکه یکی از دوره‌های رو به رشد، اگر نگوئیم درخشان آن، است. از نظر تولید کمی مقاله و کتاب، چه تألیف و چه ترجمه، و تربیت دانش‌آموختگان و گسترش دوره‌های تحصیلی و گسترش گروه‌های تاریخی به بالاترین حد توسعه کمی دست یافته است. اما برخلاف برخی انتحال‌ها، انفعال‌ها و اختلال‌ها، در مجموع و در قیاس با سایر رشته‌ها وضعیتش رضایت‌بخش است، هرچند مطلوب نیست.

به گمان نگارنده اکنون دانش تاریخ با توجه به ظرفیت‌ها، قابلیت‌ها و توانمندی‌هایی که در اختیار دارد قادر به بازسازی خویش و غلبه بر نارسایی‌ها و بحران‌های موضعی و مقطعی است که همه‌روزه پیرامون این دانش رخ می‌دهد و این یعنی هنوز بحرانی فراگیر یا سیستمی حادث نشده است و ما در وضعیت بن‌بست و بسیار حاد قرار نداریم. همین که ما از بحران یا نبود بحران سخن می‌گوییم نشان می‌دهد که به نوعی خودآگاهی در برابر بحران و مخاطره‌های ناشی از آن دست یافته‌ایم. این خودآگاهی سرمایه تاریخی بزرگی است که به پشتوانه آن می‌توانیم بحران را به موضوع تفکر یا مسئله تفکر یا مسئله تاریخی تبدیل کنیم و در نتیجه، برای برون رفت از آن فکر کنیم و راه خود را بیابیم و بر مشکلات موجود فائق آییم.

البته وجود بحران لزوماً نشانه انحطاط و واپس‌گرایی نیست، بلکه به همان اندازه طلیعه یک

دوره تازه است. به همین دلیل باید نگاه به بحران را تغییر داد و با گفت‌وگوهای انتقادی از وضع موجود، به استقبال بحران رفت. فلسفه علم نشان داده است که همواره بیش از یک نظریه و حتی پارادایم می‌تواند دانش یا نظام دانشی را سامان دهد. اما در نخستین مرحله‌های رشد یک نظریه، یافتن الگوهای جایگزین هرچند دشوار است، ناممکن نیست؛ زیرا رشد و تکامل علم به صورت تدریجی صورت می‌پذیرد و هر مرحله به مقدمات و ابزارهای خاص خود نیازمند است. اهمیت بحران‌ها در آن است که نشان می‌دهند زمان عوض کردن ابزارها و روش‌ها فرا رسیده است، بنابراین بحران‌ها شرط لازم برای ظهور نظریه‌های تازه است (کوهن، ۱۳۶۹: ۸۵-۸۴).

تردیدها و نقدهای علمی می‌تواند به ایجاد بحران علمی کمک کند. خودآگاهی در برابر بحران دانشمندان را تشویق می‌کند تا در شرایط بحران، روش و اندیشه‌ای دیگری در پیش گیرند و به انقلاب علمی دامن بزنند. تنها در این صورت است که فرصتی تازه برای رشد علم فراهم می‌آید. در مسیر رشد علمی، احساس بد کارکردن می‌تواند زمینه ذهنی، روانی و نمادین بروز بحران را فراهم آورد. اما در ایران نه دانش تاریخ در وضعیت بحرانی قرار دارد و نه مورخان. تنها بخشی از نخبگان که نگاهی مترقی و انتقادی به وضع موجود دانش تاریخ دارند، طلیعه یک بحران بزرگ را حس کرده‌اند و براین باورند که ما خواسته یا ناخواسته به سوی بحران پیش می‌رویم.

بحران‌های کنونی در دانش تاریخ و منشاء آنها

کژکارکردی‌ها و اختلال‌های موجود در دانش تاریخ می‌تواند دو منشأ متفاوت داشته باشد: نخست، اختلال‌های برون‌رشته‌ای و دوم، اختلال‌های درون‌رشته‌ای. عمده اختلال‌هایی که اکنون در دانش تاریخ با آن مواجه هستیم از نوع برون‌رشته‌ای است که عمدتاً از سوی دستگاه قدرت بر آن تحمیل می‌شود. این اختلال‌ها می‌تواند جنبه‌های گوناگون داشته باشد. بخشی از آنها ناشی از وضعیت و تقدیر تاریخی ماست و بخشی ناشی از فشارهای سیاسی و ایدئولوژیک حاکم بر کشور.

به‌طورکلی، بین مورخان مستقل و آزاداندیش با سیاستمداران شکافی گسترده وجود دارد که عمدتاً برخاسته از نوع و نحوه روایت تاریخ‌نگاران از عملکرد دستگاه قدرت و نیز جهان‌بینی‌ها، اهداف و مبانی فکری گونه‌گون آنهاست. یافته‌های این مورخان چون مبتنی‌بر بیدارگری و رهایی بخشی است، معمولاً مغایر با خواست و اراده سیاستمداران است و در نتیجه سیاستمداران را بدبین و نگران می‌کند.

تردیدی نیست که کاهش ناهمسازی علم و سیاست تا حد زیادی به نوع ساختارهای سیاسی و نیز نحوه سیاست‌گذاری آموزشی بستگی دارد. سیاست‌گذاری آموزشی مجموعه‌ای از تصمیم‌های سیاسی است که نوع و نحوه اعمال قدرت در جهت حفظ یا تغییر سرشت نهادها یا کارکردهای آموزشی را مشخص می‌کند (کار، ۱۳۹۴: ۴۰-۳۹). هر چند این حوزه در دست حاکمیت قرار دارد، سایر نهادهای مدنی جدید که ظاهراً نقشی مستقیم در اعمال قدرت ندارند، به نحو غیرمستقیم می‌توانند از طریق چانه‌زنی، برانگیختن افکار عمومی در این فرایند نقش بیافرینند، مانند احزاب سیاسی، انجمن‌های علمی، گروه‌های فکری. اما در ایران نه ساختارهای سیاسی ماهیتی دموکراتیک داشته‌اند و نه سیاست‌گذاری آموزشی.

یکی دیگر از این اختلال‌ها که اکنون نظام دانشگاهی را تهدید می‌کند، سیاست‌های علمی و مدیریت علم در ایران است که اجتماع علمی را در تمام رشته‌ها از جمله رشته تاریخ، ناکارآمد کرده و از اثرگذاری، رهایی‌بخشی و روشنگری بازداشته است. تبدیل کردن استادان به انسان‌های بروکراتیک است که صرفاً در قالب‌های خاصی پیش‌می‌روند که وزارت علوم و آیین‌نامه ارتقا و ترفیع تعیین می‌کنند و در همان چارچوب و با همان معیارهای کمی پژوهش می‌کنند تا مراتب دانشگاهی را به سرعت بپیمایند. در نتیجه، به انسان‌هایی خنثی، محافظه‌کار و غیرنقاد تبدیل می‌شوند و در نتیجه، علمی که تولید می‌کنند از همین ویژگی‌ها برخوردار است. در این باره می‌توان فهرستی دیگر از اختلال‌ها را از شیوه جذب استادان تا شیوه‌های پذیرش دانشجویان، از برنامه‌های توسعه تحصیلات تکمیلی تا اشتغال دانش‌آموختگان، از اسلامی کردن دانشگاه تا ایجاد علوم انسانی اسلامی در ایران، از سکولار شمردن علوم انسانی جدید تا غربی شمردن متفکران مستقل علوم انسانی و... افزود.

بخشی دیگر از این اختلال‌های به ضعف و ناکارآمدی دستگاه سیاسی باز می‌گردد. مانند بیکاری دانش‌آموختگان که نمودی از وضعیت کلان اقتصاد بیمار کشور است. می‌توان با طراحی برنامه‌های آموزشی اشتغال‌محور و مهارت‌آفرین تا حدی این بحران را کاهش داد؛ اما تا زمانی که اقتصاد کشور امکان جذب نیروهای ماهر را نداشته باشد این اقدام‌ها کارساز نیست. دوم، بحران‌های درون‌رشته‌ای که اختصاصاً به کیفیت دانش تاریخ و کارگزاران آن بازمی‌گردد که به باور نگارنده باز بخش مهمی از آنها خصلت بیرونی دارند و ناشی از نیازهای نظام سیاسی و خواست و اراده صاحبان قدرت است که می‌کوشد، تاریخ‌نگاری رسمی را بر گونه‌های مستقل تاریخ‌نگاری مسلط کند.

تاریخ تاریخ‌نگاری ایران نشان می‌دهد که دست‌کم یک بار در عرصه دانش تاریخ در ایران، بحران و در پی آن انقلاب رخ داده است و آن هنگامی است که تاریخ‌نویسی سنتی ایران در

پرتوی انقلاب مشروطه به محاق رفت و به تدریج با ظهور مورخان برجسته و نیز ترجمه گسترده آثار مستشرقان غربی و نیز تأسیس دانشگاه و ایجاد رشته تاریخ گسست بزرگی در تاریخ‌نگاری سنتی ایران پدیدار گشت و از آن پس، به تدریج گام در راهی تازه گذاشت. بحران دوم، سلطه آمرانه تاریخ‌نگاری رسمی است که هم از نظر موضوع و محتوا، روش و معرفت، مخاطب و تفکر و... در وضعیت بن‌بست غیرعادی و تحمل‌ناشدنی قرار دارد. نگارنده معتقد است در تاریخ‌نگاری رسمی، وضعیت کاملاً بحرانی است یعنی در ماهیت و کارکرد این نوع تاریخ‌نگاری نشانه‌های مرگ، اختلال ساختاری و ناهنجاری آشکارا موج می‌زند.

علت اصلی این امر دخالت گسترده دستگاه قدرت در فرایند تاریخ‌نگاری و تولید انحصاری روایت‌های خشک و یک‌سویه از تاریخ است که پس از گسست اولیه از تاریخ‌نگاری سنتی با تأسیس شاهنشاهی پهلوی آغاز و تا امروز با قوت تداوم یافته است. هرچند در یکصد سال گذشته گاه دوره‌های تنفسی بزرگ و مهمی رخ داده است، در مجموع غلبه و سیطره با اربابان قدرت و ثروت بوده است که از هر دوره تاریخی به تناسب نیازهای ایدئولوژیک دولت، بازخوانی مجددی صورت می‌دهند و روایتی تازه ارائه می‌کنند. مناقشه‌هایی که در سال‌های گذشته پیرامون تدوین کتاب‌های درسی تاریخ دوره دبیرستان صورت گرفته‌ها در تدوین متن‌های درسی تاریخ انقلاب اسلامی پدید آمده است، نمونه‌هایی از این منازعات است (باقی، ۱۳۸۸: ۲۷۳-۲۶۳).

فقدان فضای آزاد و دموکراتیک و چیرگی فراگیر خودکامگی و ترس موجب شده است تا مورخان و تاریخ‌پژوهان رسمی و غیررسمی نتوانند آزادانه ایده‌ها و روایت‌های خود را درباره تاریخ روزگار خود و دوره‌های گذشته ایران بنویسند تا در این تضارب آرا و اندیشه‌ها، مناقشه‌های بزرگ علمی، موضوعی، معرفتی و روشی شکل بگیرد و اندیشه تاریخی و تفکر تاریخ‌نگارانه را متحول کند. چون میدان اصلی در اختیار مورخان رسمی است، مورخان غیررسمی و رقیب زیر فشار سانسور و محدودیت‌های سیاسی و فکری قرار دارند، نمی‌توانند آزادانه اندیشه‌های انتقادی خود را نشر دهند. در نتیجه، جریانی یک‌سویه شکل می‌گیرد که تولید ایده‌های نوآورانه و طرح افق‌های تازه ناممکن می‌شود و چون این آثار مخاطبان واقعی ندارد از نظر مخاطب، موضوع، روش، منبع، دستخوش بحران است.

بنابراین، هم معرفت سنتی ما معرفتی اقتدارگراست و هم مبانی و فرضیه‌های آن فراتر از اراده و عقل آزاد آدمی است و بر همین اساس نه می‌توان نهادی دموکراتیک ایجاد کرد و نه علم مولد و نقاد. این دانش‌ها چون استبدادگرا هستند، از دستیابی به حقیقت مطلق در تاریخ سخن می‌گویند. اما رشته تاریخ، امروز برخلاف همه تنگناهای سیاسی و ایدئولوژیک می‌کوشد از این

مواضع و چالش‌ها گذر کند و از نسبیّت در مطالعات تاریخی دفاع کند و دستیابی تام به حقیقت تاریخی را دشوار و ناتمام بینگارد و راه‌های تازه‌ای برای پژوهش و تفکر باز کند و بسیاری از ساخت‌های زیست غیرسیاسی را به حوزه مطالعه خود تبدیل کند.

نتیجه

اگر بخواهیم با وام‌گیری از آلوین گلدنر در طرح اندیشه «جامعه‌شناسی تأملی» (گلدنر، ۱۳۸۳: ۵۳۷-۵۲۳) وام بگیریم باید از «تاریخ‌ورزی، تاریخ‌شناسی یا تاریخ‌پژوهی تأملی» سخن بگوییم که این قلم آن را «تاریخ‌ورزی بحران‌ساز و بحران‌گریز» می‌نامد. این نوع تاریخ‌ورزی به آن معناست که ما افزون‌بر تاریخ‌پژوهی متعارف به تاریخ‌ورزی نقادانه، کنشگرانه و جامعه‌محور نیاز داریم تا این دانش را به‌طور عام و شخصیت تاریخ‌نگار را به‌طور خاص تحت تأثیر قرار دهد. یعنی به عمیق‌تر شدن آگاهی مورخ به جامعه و زمانه‌اش کمک کند. منظور از این عمیق‌تر شدن افزایش خودآگاهی مورخ به خودش، دانش‌اش و نیز جامعه و تاریخ کشورش است تا برای او یک تعهد اخلاقی و مسئولیت اجتماعی ایجاد کند. از این منظر تاریخ‌نگاری از محافظه‌کاری بیرون می‌آید و به دانشی انتقادی و تندرو، اثربخش، روشنگر و منتقد تبدیل می‌شود. یعنی ضمن تحلیل وضع موجود و گذشته بشر درصدد یافتن یا نشان‌دادن راهی برای آینده و نوسازی جامعه متناسب با نیازهای بشر است که انسان‌ها در آن زندگی بهتر و آینده‌ای روشن‌تر داشته باشند. این تنها به معنای نقد راه رفته در این دانش و حتی نقد سیاست‌ها و روش‌های جاری نیست، بلکه اندیشیدن در این باره است که چگونه و در چه بستری و از درون چه نوع مناسبات قدرت و سلطه‌ای این نوع نگاه‌ها شکل می‌گیرد یا در گذشته‌های دور شکل گرفته است. با استفاده از تعبیرهای گلدنر (همان: ۵۴۷) می‌توان گفت مورخ در برخورد با آن بخش از جهان اجتماعی یا تاریخی که نزدیک‌ترین پیوند را با او دارند، یعنی دانشگاه یا پژوهشگاهی که در آن فعالیت می‌کند، حرفه‌اش و سازمان‌های علمی مربوط به آن، نقش‌های تخصصی‌اش و مهمتر از همه دانشجویانش و در رأس همه نسبت به خودش نگاه تأملی داشته باشد تا بتواند میان جهان شخصی و جهان عمومی و جمعی با زندگی روزمره و فعالیت سیاسی تمایز نگذارد. یعنی افزون‌بر مهارت پژوهشی و تکنیک‌های آموزشی، بتواند تصویری درباره شیوه زیستن و ارائه یک نمونه عملی در زندگی حرفه‌ای خود در جایگاه مورخ ارائه دهد. تاریخ‌ورزی تأملی، شکاف میان زندگی مورخ با دانش و عملکرد مورخ را از میان می‌برد و مورخ هم به خود، حرفه خود، رشته خود، راه رفته خود و دانش تولید شده و حتی گروه آموزشی، دانشگاه و مؤسسه پژوهشی که در آن کار می‌کند، رابطه قدرت و دانش و گفتمان‌های

رایج در آن دانش نگاهی انتقادی پیدا می‌کند. تنها در این صورت است که بر بحران‌ها و اختلال‌ها چیرگی می‌یابیم و به نحو روزافزونی از محافظه‌کاری می‌گریزیم و به رسالت اجتماعی و اخلاقی خود در برابر جامعه و موقعیت تاریخی خاصی که در آن زندگی می‌شود، وفادار می‌مانیم. انسانی که می‌اندیشد و به زندگی و پیرامونش فکر می‌کند در درون خویش است و اجازه نمی‌دهد اندیشه‌اش از دستانش خارج شود و از خویش بیگانه شود. خویشستن خویش بودن، یعنی اصیل بودن و در همه حال خود بودن نه به چیزی بیرون از خویشستن پناه‌بردن. خویشستن را به دیگری واگذار کردن یعنی «دگربودگی» که نتیجه‌اش دورویی و چند شخصیتی و چندگانه‌اندیشی و فریب خود و جامعه است (گاست، ۱۳۷۶: ۱۱۱-۱۱۰). این بخشی از بحرانی است که وجود مورخ را درگیر می‌کند و او را به شخصیتی آشفته و کارگزار دیگران تبدیل می‌کند. کارگزاران تاریخ‌نگاری رسمی معمولاً چنین وضعیتی پیدا می‌کنند. بحران به‌طور کلی، تهدیدگر جدی ارزش‌ها، اصول و مبادی بنیادین یک سیستم است که تحت محدودیت زمان و شرایط نبود قطعیت، گرفتن تصمیم‌های حیاتی را الزامی می‌کند. بحران با مرگ و زیست یک سیستم ارتباط دارد، ادراک بحران چونان مقطعی از بی‌نظمی و اختلال نشانه گسست در یک فرایند خطی الگودار است. با عنایت به آنچه گفته شد ما در «مسیر بحران» قرار داریم و تا زمانی که می‌اندیشیم و منتقدانه گام برمی‌داریم در این مسیر بحران هستیم و کمتر با بحران سیستمی برخورد می‌کنیم.

کتاب‌شناخت

- الوانی، مهدی (۱۳۷۶ و ۱۳۷۵) «سازمان‌های بحران‌پذیر و بحران‌ستیز»، مجله دانش مدیریت، شماره ۳۵ و ۳۶، زمستان و بهار.
- امیرکبیری، علیرضا (۱۳۷۶) «بحران مدیریت»، مجله تدبیر، شماره ۷۸، آذرماه.
- ایمان، محمدتقی (۱۳۹۴) *فلسفه روش تحقیق در علوم انسانی*، چاپ ۳، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- باقی، عمادالدین (۱۳۸۳) *جدال‌های تاریخی: درآمدی بر تاریخ‌نگاری معاصر*، تهران: سرایی.
- بشیریه، حسین (۱۳۹۶) *حیای علوم سیاسی: گفتاری در سیاست‌گری*، تهران: نشر نی.
- بتلی، میشل (۱۳۸۶) «بحران در روش»، مترجم: علی‌رضا ملایی توانی، نامه تاریخ‌پژوهان، شماره ۲۵.
- تاجیک، محمدرضا (۱۳۷۹) *مدیریت بحران، نقادی بر شیوه‌های تحلیل و تدبیر بحران در ایران*، تهران: فرهنگ گفتمان.
- جنکینز، کیت (۱۳۸۴) *بازاندیشی تاریخ*، مترجم: ساغر صادقیان، تهران: مرکز.
- چالمرز، آلن. ف (۱۳۷۸) *چیستی علم: درآمدی بر مکاتب علم‌شناسی فلسفی*، تهران: سمت.
- حسینی، حسین (۱۳۸۵) «بحران چیست و چگونه تعریف می‌شود؟» فصلنامه امنیت، سال ۵، شماره ۱ و ۲، پاییز و زمستان.

۲۵۲ / آیا رشته تاریخ در ایران با بحران روبه‌رو است؟ / علی‌رضا ملایی توانی

- داوری، رضا اردکانی (۱۳۹۱) / اندیشه پست‌مدرن، تهران: سخن.
- ریبیعی، علی و سمیرا سادات حسینی (۱۳۹۳) مدیریت بحران، مفاهیم، الگوها و شیوه‌های برنامه‌ریزی در بحران‌های طبیعی، تهران: تیسرا.
- رنجبر، مقصود (۱۳۸۲) «بحران علم سیاست در ایران»، مجله علوم سیاسی، دانشگاه باقرالعلوم (ع)، سال ۶، شماره ۲۴، زمستان.
- زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۶۲) تاریخ در ترازو، تهران: امیرکبیر.
- سلیم، غلامرضا (۱۳۴۸) آموزش تاریخ و ترویج مطالعه آن، سخنرانی‌های نخستین کنگره تاریخ در ایران، تهران: وزارت فرهنگ و هنر.
- شیران، حسین (۱۳۹۶) مرگ جامعه‌شناسی، آری یا نه؟ تهران: نشر دیجیتال.
- کار، ویلفرد (۱۳۹۴) فلسفه آموزش، مترجم: شروین مقیمی، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- کوهن، تامس (۱۳۶۹) ساختار انقلاب‌های علمی، مترجم: احمد آرام، تهران: سروش.
- گاست، خوسه ارتگای (۱۳۷۶) انسان و بحران، مترجم: احمد تدین، تهران: علمی و فرهنگی.
- گلدنر، آلون (۱۳۸۳) بحران در جامعه‌شناسی غرب، مترجم: فریده ممتاز، تهران: انتشار.
- گنون، رنه (۱۳۴۹) بحران دنیای متجدد، مترجم: ضیاءالدین دهشیری، تهران: دانشگاه تهران.
- لیوتار، ژان فرانسوا (۱۳۸۴) وضعیت پست‌مدرن: گزارشی درباره دانش، مترجم: حسینعلی نودری، تهران: گام نو.
- مرادخانی، علی (۱۳۹۲) پایان تاریخ در نظر فلاسفه مدرن و پست‌مدرن، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- همایون کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۷۴) باینولوژی و روش در اقتصاد، مترجم: م. قائد، تهران: مرکز.
- هیکس، استیون (۱۳۹۱) توضیح پست‌مدرنیسم: شک‌آوری و سوسیالیسم از روسو تا فوکو، مترجم: خاطره ظهراپی و فرزانه احسانی، تهران: نشر پژوهاک.
- اسناد**
- برنامه درسی رشته تاریخ مقطع کارشناسی در گرایش‌های چهارگانه، اسناد شخصی دکتر غلامحسین زرگری‌نژاد.
- نشست‌ها**
- گزارش نشست «بحران در تاریخ‌شناسی؛ توهم یا واقعیت»، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۷ اسفند ۱۳۹۷، به نشانی: www.ihs.ac.ir
- گزارش نشست «بحران در تاریخ»، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام، ۱۹ دی ماه ۱۳۹۷ به نشانی: pte.ac.ir

List of sources with English handwriting

- Alvānī, Mahdī (1375, 1376 Š.), “Sāzmānhā-ye Boḥrānpazīr va Boḥrānsetīz”, *Majāle-ye Dāneš-e Modīriyat*, No. 35 and 36, Winter and Spring. [In Persian]
- Amīr Kabīrī, Alīrezā (1376 Š.), “Boḥrān-e Modīriyat”, *Majāle-ye Tadbīr*, No. 78, Azar. [In Persian]
- Bāqī, ‘Emād al-Dīn (1383 Š.), *Jadālhā-ye Tārīkī: Darāmadī bar Tārīknegarī-ye Mo‘āssīr*, Tehran: Sorāee. [In Persian]
- Bašīriya, Ḥossein (1396 Š.), *Ehyāy-e ‘Ulūm-e Sīyāsī: Goftārī dar Sīyāsatgozārī*, Tehran: Nay. [In Persian]
- Dāvārī Ardakānī, Rezā (1391 Š.), *Andīšeye Postmodern*, Tehran: Andiša.
- Ḥosseinī, Ḥossein (1385 Š.), “Boḥrān Čīst va Čegūna T‘arīf Mīšavad?” *Fašlnāma-ye Amnīyat*, 5, N0, 1 & 2, Fall and Winter. [In Persian]
- Īmān, Moḥammad Taqī (1394 Š.), *Falsafa-ye RAveš-e Tahqīq dar ‘Ulūm-e Ensānī*, Qum: Pežūhešgāh-e Howza va Dānīšgāh. [In Persian]
- Morādškānī, ‘Alī (1392 Š.), *Pāyān-e Tārīk dar Naẓar-e FAlāsefa-ye Modern va Postmodern*, Tehran: Pežūhešgāh-e ‘Ulūm-e Ensānī va Moṭāle‘āt-e Farhangī. [In Persian]
- Rabī‘ī, ‘Alī; Ḥosseinī, Samīrā Sādāt (1393 Š.), *Modīriyat-e Boḥrān, Maḥāhīm, ‘Olguhā va Šīvahā-ye Barnāmarīzī dar Boḥrānhā-ye Ṭabī‘ī*, Tehran: Tīsā. [In Persian]
- Ranjbar, Maqsūd (1383 Š.), “Boḥrān-e ‘Elm-e Sīyāsāt dar Īrān”, *Majāle-ye ‘Ulūm-e Sīyāsī, Danešgāh-e Bāqer al-‘Ulūm (PBUH)*, 6, No. 24, Winter. [In Persian]
- Saīm, Gōlāmrezā (1348 Š.), *Amūzeša Tārīk va Tarvīj-e Motāle‘a Ān, Sokanrānīhā-ye Naḵostīn Kongera-ye Tārīk dar Īrān*, Tehran: Vezārat-e Farhangva Honar. [In Persian]
- Šīrān, Ḥossein (1396 Š.), *Marga Jāma‘ašināsī, Ārī ya Na?* Tehran: Našr-e Dījītāl. [In Persian]
- Tājīk, Moḥammadrezā (1379 Š.), *Modīriyat-e Boḥrān, Naqdī bar Šīvehā-ye Tahllīl va Tadbīr-e Boḥrān dar Īrān*, Tehran: Rahang-e Goftemān. [In Persian]
- Zarrīnkub, ‘Abd al-Ḥossein (1362 Š.), *Tārīk dar Tarāzū*, Tehran: Amīr Kabīr. [In Persian]

References in English and French

- Bentley, Michael (2005), “Crises over Method”, in *Modern Historiography: an Introduction*, Routledge, pp. 83-94.
- Carr, Wilfred (2005), *Philosophy of Education*, Routledge.
- Chalmers, Alen F. (1976), *What Is This Thing Called Science?* Queensland University Press and Open University Press.
- Hicks, Stephen (2010), *Explaining Postmodernism: Skepticism and Socialism from Rousseau to Foucault*, U.S.A: Scholargy Publishing.
- Gasset, José Ortega y (1962), *Man and Crisis*, New York: W. W. Norton & Company.
- Gouldner, Alvin W. (1970), *The Coming Crisis of Western Sociology*, Basic Book.
- Guenon, Rene (2004), *The Crisis of the Modern World*, Sophia Perennis.
- Jenkins, Keith (2003), *Re-Thinking History*, Routledge.
- Katouzian, Homa (1980), *Ideology and Method in Economics*, Palgrave.
- Kuhn, Thomas. S. (1967), *The Structure of Scientific Revolutions*, Chicago: University of Chicago Press.
- Lyotard, Jean-François (1979). *La condition postmoderne: rapport sur le savoir*, Paris: Minuit.

Documents

- *Barnāmeya Darsī-ye Rešte-ye Tārīk Maqta‘i Karšenāsī dar Gerāyeshā-ye Čahārgāna*, Private Documents of Professor Gōlārezā Zargarīnezād.

Sessions

- Sessions Report, “Boḥrān dar Tārīkšenāsī; Tavahom yā Vāqe‘īyyat”, *Pežūhešgāh-e ‘Ulūm-e Ensānī va Moṭāle‘āt-e Farhangī*, 7 Esfand 1397. <http://www.ihs.ac.ir/fa/news/17948/%DA%AF%D8%B2%D8%A7%D8%B1%D8%B4-%D9%86%D8%B4%D8%B3%D8%AA->

%D8%A8%D8%AD%D8%B1%D8%A7%D9%86-%D8%AF%D8%B1-

%D8%AA%D8%A7%D8%B1%DB%8C%D8%AE-

%D8%B4%D9%86%D8%A7%D8%B3%DB%8C-

%D8%AA%D9%88%D9%87%D9%85-%DB%8C%D8%A7-

%D9%88%D8%A7%D9%82%D8%B9%DB%8C%D8%AA-

- Session Report, "Bohrān dar Tārīk", Pežūheškada Tārīk-e Eslām, 19 Day 1397,

<http://pte.ac.ir/2018/12/%d9%86%d8%b4%d8%b3%d8%aa->

%d8%b9%d9%84%d9%85%db%8c-%da%af%d8%b1%d9%88%d9%87-

%d8%b1%d9%88%d8%b4-%d8%b4%d9%86%d8%a7%d8%b3%db%8c-%d9%88-

%d8%aa%d8%a7%d8%b1%db%8c%d8%ae-%d9%86%da%af%d8%a7%d8%b1%db%8c-

%d8%a8/



Is discipline of History in Crisis situation in Iran?¹

Alireza Mollaiy Tavani²

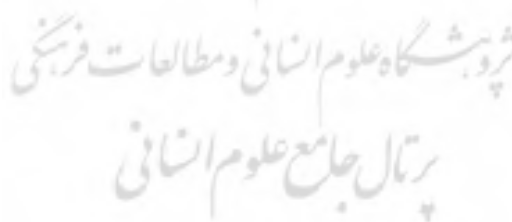
Received: 2019/09/29

Accepted: 2020/04/30

Abstract

For a long time, the "critical situation" has been spoken in various humanities disciplines. Similar issues have arisen in the History of discipline, and the need for change and reform has been spoken. So, the problem is: Do we now face the crisis in the discipline of History? If we encounter the crisis, it rises in which areas? In response to this question, we tried to explain the critical situation first with a reflection on the crisis concept and its definition, and then examine the state of the crisis in science, particularly the science of History. This article looks at the crisis as a severe and extreme condition that has crippled current science. Analyze the critical situation in History as a discipline; the paper looked at this knowledge as a system or a collection of systems with different components and elements. Naturally, some of this system's components are essential and structural, and others are subordinate and non-structural. The paper finally concludes that although disruption and dysfunction have appeared in all system components, a critical situation has occurred only in some aspects of this situation. Therefore, this field is located in a "crisis path" and has not yet undergone a comprehensive crisis.

Keywords: Scientific Crisis, Scientific Revolution, History, Historical Crisis, Systemic Crisis



1. DOI: 10.22051/HPH.2020.24636.1325

2. Associate Professor, Research Institute for Humanities and Cultural Studies, Email: ar.mollaiy@ihsc.ac.ir

Print ISSN: 2008-8841/ Online ISSN: 2538-3507